

## مقدمه

دوران فرمانروایی ایلخانان مغول در ایران را می‌توان یکی از شگفت‌انگیزترین و پرتحرک‌ترین ادوار تاریخی این کشور به شمار آورد. در این عهد است که درخت فتوحات چنگیزی به بار می‌نشیند و برای بازماندگانش ثمری شیرین می‌دهد؛ ولی این ثمر گلوگیر است و به دشواری می‌توان آن را بلعید و در کام فرو برد. از این‌روست که در طول زندگی حکومت ایلخانی، پیوسته دو تلاش متقابل و در ضمن خستگی‌ناپذیر از جانب حکومت و مردم مشاهده می‌شود. از یک‌سو، تلاش حکومت به منظور تحکیم هرچه بیشتر مبانی قدرت و قبولاندن آن به اتباع ایرانی و از سوی دیگر تلاش مردم در جهت کمر راست کردن و تجدید حیات ملی و فرهنگی خویش.

بیگانگان با شمشیر، سلطه خویش را مسلم ساخته، با همان حربه در صدد حفظ و استحکام آن بودند و خودیها با قلم به جنگ شمشیر رفته، در صدد بازآفرینی نقشهای گذشته برآمدند. از این‌روست که فرمانروایی و فرماندهی در دست مغولان، وزارت و دیوان در اختیار ایرانیان قرار می‌گیرد و دیوانیان می‌کوشند تا در بطن حکومت و اندرون دستگاه رسوخ کنند و خواسته‌های خویش را عملی سازند. چون ادارهٔ ملک از مغولان ساخته نبود، به زودی عنصر ایرانی توفیق یافت تا در گرداندگی امور شرکت جوید و این بار او بود که جنگی نهانی با بیگانه را آغاز کرد. قدرت در برابر قدرت و فرهنگ در برابر فرهنگ قرار گرفت و سلاحهایی برنده؛ چون دیوان و دین به کار گرفته شد و سرانجام به پیروزی مغلوب انجامید. شدت و حدت مبارزات نهان و آشکار مردم با بیگانه در این دوران کم‌نظیر است و درسی است که همیشه به یاد خواهد ماند. این تلاش بار دیگر راز بقای ایران را بر ما آشکار می‌سازد.

ایرانیان سعی داشتند تا هرچه بیشتر زمام امور را در دست گیرند و بیگانه را از

محدوده عملیاتی خویش دور کنند، هر چند که این کوشش به قیمت جان آنان تمام شود. چنان که، به جز یک مورد استثنایی، وزیری را نمی‌یابیم که در گیر و دار تحریکات و دسیسه‌ها جان نباخته باشد.

آگاهان و دانشمندان به مدد دیوانیان در اندرون حکومت راه جستند و در جنگی فرهنگی - مذهبی پیروز شدند و سرانجام توفیق یافتند که خاطره چنگیز پیامبر گونه و آیین وی را که به پا خاسته بود تا جهانگیر شود، هر چه کمرنگ‌تر سازند و بار دیگر دین کشور را رسمیت بخشند. این در وضعی بود که اسلام در ایران هرگز با چنین خطری مواجه نگشته بود. کتاب در دو بخش تنظیم شده است: بخش نخست زمانی را شامل می‌شود که هنوز حکومت مغولی مستقر در ایران یا به آیین شمعی آبا و اجدادی وفادار مانده بود یا به آیین بودایی و کیش مسیحی گرایش داشت و با حکومت بر سه چهارم جهان اسلام، سعی می‌کرد اسلام را در ممالک زیر سیطره خود براندازد. این نیروی جنگی کم‌نظیر، دستگاه اسماعیلی را که آخرین پایگاه مردمی مخالف مغولان بود، برانداخت و به خلافت پانصد و اند ساله عباسی خاتمه داد و بر بغداد مسلط شد. حکومت جدیدالتأسیس ایلخانی در این دوران ادعا داشت که نه تنها سیطره خود را بر عظیم‌ترین بخش جهان اسلام گسترده، بلکه بر مسند اولوالامر مسلمین نیز تکیه زده است. پس باید بخش باقی مانده از جهان اسلام؛ یعنی نوار مدیترانه شرقی و شمال افریقا، به خصوص مصر ثروتمند و با فرهنگ و آباد را اگر نه به صلح و «ایلی» که با زور و جنگ، از آن خود کند. از طرف دیگر «اولوسهای چهارگانه چنگیزی» که در این زمان اعمار امپراتوری جهانی مغول را تشکیل می‌دادند، در مرزهای شمال، شمال شرقی، شمال غربی و شرق ایران مدعی بودند که در زمان تقسیم سرزمینها، حصه آنان کمتر از حصه ایلخانان ایران شده است و باید این بی‌عدالتی با زور جبران شود.

دولتهای کوچک منطقه‌ای مغولی که کم و بیش به دین آبا و اجدادی وفادار بودند دریافتند که با اتکا به ملل اسلامی تحت انقیاد بهتر می‌توانند به خواسته خود دست یابند. از این رو، زودتر از ایلخانان به اسلام روی آورده، با فرهنگ اسلامی خو گرفتند. اولین خانهای فرمانروا در اولوس جوجی رسماً اسلام را پذیرفته، با حربه دین به جنگهای خود که انگیزه‌های سیاسی و به خصوص اقتصادی داشت، نیروی مؤثرتری بخشیدند. در این دوران،

جنگ با شدت در دو جبهه شرق و غرب ایران در جریان بوده، در هر دو جبهه تقریباً رنگ «جهاد» به خود گرفته بود.

اولوس جوجی - که در رأس متحدان شرقی قرار داشت و به اسلام روی آورده، در صدد احقاق حقوق از دست رفته مسلمانان در ایران بود - و مصر و شام - سرکرده جنگهای مرزهای غربی - در کار آن بودند تا آخرین پناهگاه جهان اسلام را از نابودی نجات بخشند. با برپاشدن دستگاه تشریفاتی خلافت عباسی در مصر، قاهره جای بغداد را گرفته، چشم مسلمین جهان به آن دوخته شد. این دستگاه از یک طرف صلیبیون را که از مدتها پیش چشم طمع به شرق داشتند، ناامید ساخت و از طرف دیگر رویاروی مغولان بیگانه کافر توسعه طلب رزمجو ایستاد و متفکران و نخبگان جهان اسلام را که از سرزمینهای خویش گریخته بودند، در پناه گرفته، داعیه‌رهای فرهنگ اسلامی داشت. می‌بینیم که در این دوران مسائل ملی، قومی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بر محور دین به گردش درآمده، دین حربه‌ای برای رهایی سرزمینها و فرهنگها شد.

فرمانروای بودایی مسلک حکومت جدیدالتأسیس ایلخانی در رأس آن قرار داشت، از جانب قآن بزرگ فرمان «از آب آمویه تا در مصر» را دریافت کرده، در کار آن بود که به دریای مدیترانه دست یافته، کار جهان اسلام را یکسره سازد. جهان غرب در این میان بر این آتش دامن زده، از این نیروی ویرانگر امید همراهی داشت تا با یاری آن، حصه ادعایی خود را که ارض موعود و به دنبال آن کرانه شرقی مدیترانه بود، فرا چنگ آورده، به آرزوی دیرینه خود جامه عمل بپوشاند. سیاست دستاندازی غرب که در جنگهای صلیبی با ناکامی مواجه شده بود، اکنون می‌رفت تا رنگ و روی تازه‌ای یابد.

در جریان درگیریهای ایران و شامات و مصر، شهرهایی که در دست «فرنگیان» بود، به دفعات پس گرفته شد، و بار دیگر که جنگها اوج گرفت، بازماندگان صلیبی موفق شدند بر آنها دست یابند؛ اما در نهایت، دیگر در صلیبیون رمقی باقی نمانده بود و خواسته صلاح‌الدین ایوبی - که هنوز یادش زنده است - برآورده شد. دستاندازیهای ارضی غربیها به تدریج تبدیل به ایجاد روابط بازرگانی گردید تا از این طریق، جای پای در شرق بیابند. در نبردهای بین ایران و شامات و مصر، طرفین درگیر نهایت کوشش خویش را برای پیروزی نهایی به کار بردند و ایلخانان دوبار خود را تا دمشق و حتی تا غزه یا دروازه مصر

رساندند و این بالاترین خطری بود که تا آن زمان اسلام با آن روبه‌رو گشته بود؛ ولی با اتحاد همه فرمانروایان محلی خویشاوند - که همواره در رقابت و دشمنی با یکدیگر به سر می‌بردند - و در رأس آنان سلطان مصر و همچنین به یاری معنوی خلیفه جدید عباسی، این خطر مرتفع گردید.

بخش دوم کتاب شامل زمانی است که ایلخانان در ایران با احساس نیاز به پشتیبانی مردم، روی به اسلام آورده، بار دیگر اسلام در این سرزمین دین رسمی گردید و از ورطه سقوط رهید. از این زمان به بعد، جنگها رنگ دیگری به خود گرفت. ایلخانان مسلمان ایران که بر سه چهارم جهان اسلام فرمان می‌راندند، بر مسند خلفای عباسی تکیه زده، بغداد را در زیر نگین داشتند و خود را اولوالامر مسلمین قلمداد می‌کردند، داعیه گرفتن باقی مانده جهان اسلام را نیز در سر می‌پروراندند. در آن صورت، امپراتوری جهانی مغول از اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه را دربر می‌گرفت. این بار بهانه ایلخانان مسلمان برای جنگ با مصر و شام از سویی و «اولوسهای چهارگانه چنگیزی» از سوی دیگر، آن بود که اینان به طریق صحیح با اسلام روبه‌رو نمی‌گردند و آداب و مراسم و مناسک آن را به نحو احسن به جا نمی‌آورند. با این استدلال، خویش را «بر حق» می‌دانسته، بقیه جهان اسلام را «بر باطل» و از این روست که می‌بینیم در همه جنگهای این دوره با مصر و شامات، ایلخانان این اصطلاح حق و باطل را در مورد خود و دیگران به کار می‌برند و البته مصر و شامات نیز در مقابل، همین عقیده را داشتند. در هر حال جنگ در میان دولتهای مسلمانی بود که هر یک خود را نگهبان و حافظ جهان اسلام می‌پنداشتند. به همین دلیل، در بحبوحه نبردها و به خصوص در دورانی که شکست به ایلخانان روی می‌آورد، اینان دست به عملیات تبلیغاتی وسیع می‌زنند. فرامین شدید امر به معروف و نهی از منکر صادر می‌کنند و دستورهای اکید در مورد تثبیت و تقویت اسلام به نقاط گوناگون داخل و خارج ایران ارسال می‌دارند تا از این طریق اسلام دوستی و اسلام پناهی خود را بیش از پیش به جهانیان ثابت کنند. هیچ‌گاه در تاریخ اسلام، بغداد و قاهره این گونه در رقابت و رویارویی با هم قرار نگرفته بودند. اینک ایلخانان می‌کوشیدند تا روشنفکران و روحانیان فراری را به ایران فرا خوانده، پایگاه عظیم فرهنگی ایرانی - اسلامی را بار دیگر متشکل سازند. قاهره نیز با در اختیار داشتن بازمانده خلفا و روشنفکران فراری ایرانی، این حق را برای خود قایل بود. در جبهه‌های شرقی بنا بر

ضرورت، فرمانروایان «اولوسهای چهارگانه» یکی پس از دیگری به اسلام روی می آوردند و با مصر و شام در ارتباط و تماس نزدیک قرار می گرفتند. بدین ترتیب ایلخانان از دو طرف تحت فشار واقع شده گاه مجبور می گردیدند که در آن واحد در دو جبهه غرب و شرق به جنگ پردازند. یکی از دلایل عدم توفیق آنان در کنار دریای مدیترانه و در شامات و مصر همین حملات پی در پی در جبهه‌های شرقی، شمال شرقی و شمال غربی است.

جهان غرب از دور و نزدیک، این ماجرای جهانی را نظاره می کرد. غرب از مغولان بیمناک بود؛ زیرا می دانست که اگر آنان بر شامات و مصر دست یابند و در پی آن سراسر آسیای صغیر را درنوردند، جنگهای صلیبی برای همیشه با شکست روبه‌رو خواهد شد و مغولان به رغم وعده‌هایشان، حصه‌ای به دیگران نخواهند داد. از این‌روست که هرگاه ایلخانان دست یاری به سوی غرب دراز می کردند با دودلی آنان روبه‌رو می شدند. دول غربی با حزم و احتیاط توأم با بیم، به جوابهای دوپهلوی ولی دوستانه اکتفا می کردند و یاری اساسی را از آنان دریغ می داشتند.

در این میان، حکومتهای کوچک مسیحی مستقر در شرق مدیترانه، چون ارمنستان صغیر، انطاکیه و روم شرقی (بیزانس)، پیوسته در حال دست به دست شدن بین طرفین مخاصمه بودند و شهرهای هر یک چندین بار در جنگها، پایمال سُم ستوران ایلخانی، شامی و مصری شد.

از مهم‌ترین هدفهای هر یک از طرفین، دست یافتن یا حداقل تحت قیمومت گرفتن این حکومتهای کوچک، ولی مهم بود.

نتیجه آنکه، فرمانروایان شامات و مصر، ایوبیان و پس از آنان ممالیک بحری - که با وجود خویشاوندی همواره در رقابت، دشمنی و کینه‌توزی با یکدیگر به سر می بردند - هنگام تهاجم مغولان، رقابتها و دشمنیها را کنار می گذاشتند و همین امر موجب می گردید که دشمن به عقب رانده شود. از سوی دیگر، ممالیک بحری از نژاد ترک بودند و سنتها و شیوه‌های جنگی آنان مشابه مغولان بود، از این‌رو توانستند نقشه‌های دشمن را خنثی سازند و آنان را به عقب برانند.

اینک سؤال آن است که نقش ایرانیان در این میان چه بوده است؟ در ابتدای تسلط مغولان بر ایران، ایرانیان از این جنگها جز افزایش عوارض و مالیاتها، ویرانی ناشی از

خالی شدن خزانه و از دست دادن جوانان خود طرفی نیستند. در یک سو مغول بود و در سوی دیگر غرب. در این گیر و دار چه نصیب ایرانی می‌شد؟ در آغاز که مغولان هنوز مسلمان نشده، با فرهنگ ایرانی انس نگرفته بودند و بیگانگان مهاجم تلقی می‌گردیدند، ایرانیان خواهان براندازی آنان بودند و از این جنگها که فرسودگی حکومت مغولان را به دنبال داشت، سود می‌جستند. به همین دلیل است که در این زمان جرم بزرگ برای یک دولتمرد ایرانی، ارتباط با مصر و شام بود و عطاالملک جوینی و معین‌الدین پروانه به این اتهام کشته شدند. از آن گذشته صاحب مقامی که بر حکومت یاغی می‌شد و با شکست مواجه می‌گردید، به شام یا مصر می‌گریخت؛ ولی زمانی که ایلخانان با فرهنگ ایرانی خو گرفتند و تا حدی خودی شدند، یا به عبارت دیگر هنگامی که ایرانیان توفیق یافتند که آنان را با فرهنگ و آداب ایرانی آشنا سازند، خواهان آن شدند که مجد و عظمت گذشته ایران به دست این گروه تجدید گردد. در این روزگار، مانند زمان هخامنشیان و ساسانیان، از هرات تا فرات متعلق به ایران شده بود و چون در دورانه‌های پیش از اسلام نیز اتفاق افتاده بود که ایران از رود سند تا حبشه را به زیر فرمان گیرد و بر دریای مدیترانه فرمان راند، اینک چرا با عنصر مغول که کارآیی لازم را داشت، آن مجد و عظمت تجدید نشود؛ اما این آرزو هرگز به واقعیت نپیوست.

مسلم است که مرزهای ایران عهد ایلخانی از «هرات تا فرات» را دربر گرفت و ایران خرد شده در زیر بار همه ناملایمات مادی و معنوی، بار دیگر بر خود تسلط یافت و بر نیروهای منطقه برتری به دست آورد و این مهم عملی نگردید مگر با پایمردی و کوششهای خستگی‌ناپذیر دولتمردان و نخبگان فرهنگ ایرانی.

لازم است یادآوری شود که کتاب حاضر خلاصه و فشرده‌ای است از مجموعه سه جلدی کتاب «دین و دولت در ایران عهد مغول» تألیف نگارنده که بدین گونه و به صورت کتابی درسی عرضه می‌گردد. امید است که توانسته باشد یکی از دورانه‌های مهم تاریخ ایران را روشن و نمایان کند. در تلخیص و تدوین کتاب آقای دکتر علاءالدین آذری دمیرچی، استاد دانشگاه تهران و همکار مؤلف، کمکهای ارزنده‌ای مبذول فرموده‌اند که از زحمات فراوان ایشان کمال سپاس و تشکر را دارم.

دکتر شیرین بیانی

## فصل اول

# اوضاع سیاسی و اجتماعی مغولان پیش از تشکیل حکومت منطقه‌ای و ظهور چنگیزخان در عرصه سیاست مغولستان

### اوضاع طبیعی و جغرافیایی مغولستان

سرزمین مغولستان واقع در قلب آسیا، به وسیله کوههای سر به فلک کشیده و صحاری خشک احاطه شده است و از دیر باز محل اقامت اقوام بدوی و صحراگردی بوده که جز جنگ و شکار و پرخاشگری و غارت کاروانیان و نابودی مظاهر تمدن، نقش دیگری در تاریخ ایفا ننموده‌اند. این مردم خانه‌به‌دوش، دشمن روستاییان و شهرنشینان بودند و تاب تحمل اقامت در یک مکان معین و مشخص رانداشتند و اصولاً با یکجانشینی بیگانه بودند. با ظهور چنگیزخان و تشکیل امپراتوری مغول تحولات و دگرگونیهای شگرفی در شیوه زندگانی مغولان پدید آمد و دو ملت متمدن کهنسال آسیایی، یعنی چین و ایران، بادیه‌نشینان صحاری آسیای میانه را به سوی تمدن و شهرنشینی هدایت نمودند. در مورد وضع ناهمواریهای این منطقه باید بگوییم که مغولستان بین جبال خینگان و یابلنئی و آلتائی و سایان، یعنی حوضه دریاچه بایکال محصور بوده است.<sup>۱</sup> دوری از دریاها و وجود ارتفاعات، باعث شده بود این منطقه وسیع که به صورت استپ یا مرغزار خودنمایی می‌کرد، دارای آب و هوایی متغیر و بری گردد. مغولستان دارای تابستانی گرم و کوتاه و زمستانی سرد و طولانی است. در اولان‌باتور، پایتخت امروزی

۱. اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، ج ۱، ص ۴.

مغولستان، درجه حرارت در تابستان تا ۳۸ درجه سانتی گراد بالای صفر و در زمستان به ۴۲ درجه زیر صفر می‌رسد.<sup>۱</sup>

از ماه ژوئن تا ماه اوت، دشت مغولستان مانند فرش سبزی است که سراسر آن را سبزه و گل پوشانده، بارانهای سنگین رشد آنها را سریع می‌سازد. در ماه سپتامبر سرما آغاز می‌شود و در اکتبر طوفان و برف زمین را فرا می‌گیرد، در ماه نوامبر راههای آبی همه یخ بسته و تا ماه مه سال بعد پی در پی برف می‌بارد و شدت وزش باد به حدی است که تقریباً سوار را از روی زین اسب خود بلند می‌کند. زمین بلند و هوای رقیق گاهی خستگی و سرگیجه می‌آورد و کمبود اکسیژن، اغلب صحراگردان را ناچار می‌سازد که از کوشش برای روشن کردن آتش دست بردارند. یکنواختی استپ مشهور است تا چشم کار می‌کند صحرای صاف و همواری نمایان است که در برخی از جاها، دره‌های تنگ یا تپه‌های سنگی یکنواختی آن را درهم می‌شکند. هیچ درختی دیده نمی‌شود، اما در آن سوی استپ، زمین مرتفع شده به سلسله کوهها می‌رسد، درختان کاج و کاج سیاه در دامنه کوه جلوه می‌کند، سرو آزاد در گودیهای دره شاخه‌های خود را می‌گسترده و در سطحی پایین‌تر درختان بید و سپیدار در کنار مسیر رودخانه‌ها می‌رویند.<sup>۲</sup>

آنچه گذشت توصیف جالب و محققانه‌ای بود که ساندرز از محیط طبیعی و اوضاع اقلیمی مغولستان ارائه داده است؛ اما در مورد رودخانه‌های مغولستان اشاره مختصری می‌نمایم: بخش شمال غربی مغولستان شامل حوضه رودخانه‌های متعددی است؛ از آن جمله رودخانه‌های اورخون و هارا که به رود بزرگ سیلنگا می‌پیوندند و سلنگا خود به دریاچه بایکال می‌ریزد. در شمال شرقی مغولستان رودخانه‌های اونون و کرولن در سمت شرق به رود آمو پیوسته، آن را پرآب می‌سازد.

در اینجا لازم است از صحرایی خوفناک در جنوب شرقی مغولستان یاد کنیم که سیاحان و جهانگردان جسور غربی در وصف آن مطالب گوناگونی نگاشته‌اند:  
«در این صحرای سهمناک هیچ گونه نهر یا جویباری دائمی مشاهده نمی‌شود، گبی

۱. گروسه، ژنه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، ص ۱۰.

۲. ساندرز، ج. ج.، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، ص ۵۱.



یک صحرای بی‌روح و خلوت شنی و سنگی و صخره‌ای است که هزار و دویست میل درازا دارد، توده مردم معتقدند که در این بیابان تنها دیوها به سر می‌برند، ولی هیاهوی رعدآسایی که از آنجا به گوش می‌رسد، دلیل معقول‌تری دارد و آن سر و صدا از توده‌های ریگ روان برمی‌خیزد که بادهای سخت آنها را جابه‌جا می‌کنند، رُستنیها در آن منحصر به خار و خاشاک و علفهای هرزه است، آب و هوا در نهایت سختی است، طوفانهای سرد شنی، در زمستان و بهار وحشیانه می‌وزد، باران به ندرت می‌بارد...»<sup>۱</sup>

غیر از صحرای عظیم گبی که در آب و هوای منطقه مغولستان تأثیر ناگواری برجای می‌گذارد در اطراف این مرغزار پهناور، بیابانهای برهوت دیگری هم وجود دارد که عبارت‌اند از صحرای قزل‌قوم در ماوراءالنهر و صحرای قراقوم در مغرب آمویه یا جیحون و صحرای تکلاماکان در حوضه شط تاریم. به قول رنه گروسه، این نقاط مانند سه مرکز یا سه موضع سرطانی است که چمنزارها و مراتع را می‌خورند و سبزه‌ها را محو می‌کنند.

به این ترتیب به خوبی درمی‌یابیم که نقش اوضاع طبیعی و جغرافیایی در شیوه زندگی و خصوصیات رفتاری، آداب و رسوم و اعتقادات و روحیه اقوام و نژادهای گوناگون، آن‌چنان مهم و مؤثر است که در بررسی تاریخ حیات هر قوم و ملتی توجه بدان اجتناب‌ناپذیر است.<sup>۲</sup>

### اوضاع سیاسی و اجتماعی مغولستان

درباره اقوام ساکن مغولستان و خاستگاه نخستین آنها مطالب گوناگونی در کتب تاریخ مغول آمده است که اغلب با یکدیگر هماهنگی ندارد. ما به درستی نمی‌دانیم مغولهای واقعی از کجا به این خطه سهمناک قدم نهاده‌اند. برخی از پژوهشگران تاریخ مغول بر این عقیده‌اند که مغولهای حقیقی بدون شک از تایگا یا جنگلهای سیبری آمده‌اند که جایگاه حیوانات خزپوش مانند خرس و کفتار و روباه و سنجاب بوده است، زیرا افسانه‌هایی که در مورد نژاد مغولان در تاریخ سری تجسم یافته و در عصر امپراتوری و کشورگشایی تنظیم شده،

۱. همان، ص ۲۲.

۲. بارکهاوزن، یوآخیم، امپراتوری زرد (چنگیزخان و فرزندانش)، ترجمه اردشیر نیکپور، ص ۷.

حکایت از این دارد که نژاد مغولان از یک گرگ نر و یک گوزن ماده پدید آمده است. دیوید مورگان بر این باور است که زادگاه مغولان که در سرزمین کنونی جمهوری مغولستان قرار داشته است، در منتهی‌الیه شرقی کمربند پهناوری از مراتع استپی واقع بوده است که در سمت غرب تا دشت مجارستان گسترش یافته، از شمال به جنگل غیر قابل نفوذ سبیری، از جنوب به صحرا و در فراسوی آن به سرزمینهای متمدن یکجانشین که مهم‌تر از همه آنها کشور چین بود، محدود می‌شد.<sup>۱</sup>

قبل از ظهور چنگیزخان و تشکیل امپراتوری بزرگ مغولان، ایرانیها، چینیها و دیگر ملل همسایه به مغولها تاتار و تتر می‌گفتند و اصولاً صحبتی از مغولان در میان نبود.<sup>۲</sup> تا آن زمان، میان قبایل جنگ و ستیز برپا بود، گهگاه حکومت چین شمالی یا دولت کین برای حفظ منافع خود و جلوگیری از نفوذ بیابانگردان به سرحداتش، در کار قبایل مداخله می‌نمود و با قبایل بزرگ؛ از آن جمله تاتارها در ارتباط بود. برای دولت چین تسخیر سرزمین بی‌بضاعت مغولستان ارزش چندانی نداشت، ولی در طول تاریخ بارها چینیان از هجوم اقوام وحشی پیرامون خود بیمناک بودند و در قرن سوم قبل از میلاد دیوار چین برای جلوگیری از تهاجم آنها ساخته شد.

قبایل ساکن مغولستان در آن اوضاع جوی هولناک برای تهیه قوت و غذای خود با مشکلات و مصایبی دست به گریبان بودند. «افراد قبیله‌ها از خردسالی عادت کرده بودند که آهوان و گوزنان فراری را در صحاری پهناور و استپهای عظیم دنبال کنند، مدتها با نهایت بردباری در کمینگاههای نامریی یا برابر دامهایی که برای شکار گسترده بودند می‌ماندند تا قوت لایموت خود را به دست آورند و جانشان را از گرسنگی نجات دهند، نظر به همین سوابق و کارآموزی است که در این زمینه آنها شکست‌ناپذیر و مغلوب‌ناشدنی به بار می‌آمدند، وقتی یک مغول با دشمن روبه‌رو می‌شد ناگهان به حمله می‌پرداخت، سپس فوراً خود را پنهان می‌نمود، باز پدیدار می‌شد و به شدت به دشمن حمله می‌نمود، بی‌آنکه مجال

۱. مورگان، دیوید، مغولها، ترجمه عباس مخبر، ص ۴۰.

۲. ویلتس، دوراکه، سفیران پاپ در دربار خاتان مغول، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۴۰.

دهد که دشمن به او دسترسی یابد، آن قدر این روش را ادامه می‌داد تا دشمن را به ستوه آورد و از پای درآورد و دشمن، مانند شکاری درمانده و صیدی نیمه‌جان تسلیم وی گردد»<sup>۱</sup>.

### طوایف ترک و مغول در آستانه ظهور چنگیزخان

قبل از تأسیس امپراتوری جهانی مغول توسط چنگیزخان، در مناطق مختلف آسیای میانه، اقوام و طوایف متعددی از ترک و مغول روزگار می‌گذراندند که اغلب سر ناسازگاری با یکدیگر داشته، کمتر صلح و صفایی میان آنان برقرار بود. اوضاع سخت و طاقت‌فرسای طبیعی، انسانهایی پرخاشگر، متجاوز و دشمن‌مدنیت پدید آورده بود که در هر فرصتی به مناطق آباد و پیشرفته دنیای آن روز می‌تاختند، قتل و غارت می‌کردند و فاجعه می‌آفریدند. ایرانیها در غرب و چینها در منتهی‌الیه شرق آسیا بارها طعم تلخ هجوم آنان را چشیده بودند، دیوار عظیم چین جهت جلوگیری از حملات این قبایل ساخته شده بود، و ایرانیها در طول قرون متمادی برای جلوگیری از پیشرفت آنان به سوی مراکز تمدن بشری تلاش کرده بودند.

شکل و قامت افراد این قبایل این چنین توصیف شده است: «چهره‌ای پهن، بینی بسیار خمیده، گونه‌هایی برجسته، دیدگانی کشیده، لبانی ستبر، ریشی کم‌مایه، زلفهایی سیاه و خشن و پوستی سیاه که آفتاب و باد و سرما آن را سوزانیده است. قد آنها کوتاه، بالاتنه آنها پهن و درشت است و روی ساقهایی قرار دارد که مانند کمان خمیده است...»<sup>۲</sup> در حقیقت در شرایط اقلیمی و آب و هوایی ناسازگار، چنین نژادی می‌توانست خود را با محیط خشن مغولستان هماهنگ سازد و دوام بیاورد. «زندگی کردن در این سرزمینهای پهناور که صرصر بادهای یخ زده در زمستان و سوزاننده در چند هفته تابستان، هرچه را که هست جاروب می‌کند، به این نژادهای بالنسبه مقاوم برای ایستادگی در برابر چنین طبیعت، چنان هیئت به هم فشرده و پیچیده و نیرومند را تحمیل می‌کند»<sup>۳</sup>.

در پاسخ به این سؤال که آیا همه این اقوام، از نژاد مغول بوده‌اند، رشیدالدین

۱. امپراطوری صحرانوردان، ص ۷.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۳. همانجا.

فضل‌الله چنین می‌نویسد: «اقوامی که این زمان، ایشان را مغول می‌خوانند، در اصل نام ایشان مغول نبوده، چه این لفظ بعد از عهد ایشان اختراع شده است و هر شعبه از این اقوام شعبه بسیار شده و هر یک نامی معین یافته...»<sup>۱</sup>. قبل از پرداختن به وضع ایلات و عشایر ساکن مغولستان و اطراف آن، باید به این نکته اشاره کرد که برخی از آن قبایل با قدرت‌یابی چنگیزخان به کلی منکوب و مورد قهر و غضب وی قرار گرفته، از صفحه روزگار محو شدند و فقط نام و خاطره‌ای از آنها برجای ماند؛ برای مثال باید از مرکیته و تاتارها یاد کرد که چنگیز انتقام شکست، اسارت و ناکامیهای دوره نوجوانی و جوانی خود را از آنها گرفت و حتی به نسل‌کشی در میان آنان پرداخت؛ تاتارها پدر او، یسوگای را مسموم کرده بودند و مرکیته‌ها همسر محبوب او بورته را که مادر چهار فرزند مشهور او بود، ربودند. در اینجا به ذکر برخی از قبایل ترک و مغول می‌پردازیم که در تشکیلات سیاسی، اجتماعی و به ویژه نظامی خان بزرگ مغول نقش آفرین بوده‌اند.

۱. اویغورها، اویغور در زبان ترکی، به معنای به هم پیوستن و مدد کردن است.<sup>۲</sup> آنها متمدن‌ترین اقوام آسیای میانه بودند، مسکن ایشان مناطق شمال‌شرقی ترکستان شرقی کنونی و شمال دریاچه گب نور و نهر تاریم، یعنی شهرهای تورفان و بیش‌البیغ و برقول و قره‌شهر بود.<sup>۳</sup> در منابع، در مورد گرویدن این قوم به آیین مانی مطالب جالب و خواندنی ذکر شده است. اویغورها قسمت مهمی از جاده ابریشم را در دست گرفتند و با سودهایی که از بازرگانی می‌بردند، ثروتمند شده بودند. فرهنگ آنان نیز همراه با موفقیت اقتصادی آنان پیشرفت و ترقی کرد. مانویان آنان را با هنرها و فنون آشنا ساختند، نمایندگان سایر ادیان رقیب، چون مسیحیان و بوداییها هم به سهم خود بر هنر و فرهنگ آنان افزودند. در نتیجه با ترجمه دعاها و مواظب بودایی مشهور قرن هفتم میلادی، سطح ادبیات اویغورها بالا رفت تا جایی که ترکان باسواد صلاحیت یافتند که آموزگاران و مربیان دنیای ترک و مغول شوند.<sup>۴</sup>

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۱۰۵.

۳. تاریخ مغول...، ج ۱، ص ۸.

۴. تاریخ فتوحات مغول، ص ۴۱.

او یغورها که مانوی شده بودند الفبای سُغدی را که ریشه در الفبای سریانی داشت اقتباس نموده، به آن حالت خاصی دادند که بعدها خط او یغوری خوانده شد. به کمک این خط نو، ادبیات ملی که نخستین ادبیات ترک می‌باشد، به ظهور رسید.<sup>۱</sup>

اقوام مهاجم قرقیز امپراتوری او یغورها را نابود ساختند، آنها در سال ۸۴۰ م شهر قرانلقاسون (قره بلغاسون) پایتخت او یغورها را تسخیر کرده، خاقان آنها را کشتند. هنگام تشکیل امپراتوری مغول همه جا رد پای او یغورها را مشاهده می‌کنیم که خالصانه به چنگیز خان و اولادش خدمت می‌کردند.

۲. قوم اویرات. از اقوام معروف مغولستان بودند که در آغاز روی کار آمدن چنگیز با او عناد ورزیدند، اما بعدها مطیع و ایل شدند و به قول صاحب *جامع التواریخ*: «چنگیز خان با ایشان وصلت کرده، دختر داده و ستده».<sup>۲</sup> محل سکونت آنها در مغرب دریاچه معروف بایکال بود. اویراتها را از نژاد مغول می‌دانند و در زبان مغولی اویرات به معنای مؤتلف است.

۳. تاتارها. به علت مجاورت تاتارها با سرحدات چین و داد و ستد و گهگاه جنگ و ستیز با آن امپراتوری بزرگ، چینیه‌ها همه اقوام ساکن مغولستان را تاتار می‌نامیدند. تاتارها با چنگیز و اجداد او سالها خصومت می‌ورزیدند. وقتی چنگیز خان به قدرت رسید دستور قتل عام همه آنها را صادر نمود، بعد از این واقعه هولناک گروهی از تاتارهای از مرگ رسته، به خدمت خان بزرگ مغول و اولاد او رسیده، به مقامات مهم نظامی نایل گشتند؛ از آن جمله قوتونویان یا شیکی قوتوقو که عمر درازی کرد و مورد احترام دربار مغول بود.

گفتنی است که تاتارها یا ترها جنگجویان مخوفی بودند که در قرن پنجم و ششم هجری از وحشی‌ترین قبایل محسوب می‌شدند، آنها از طرف منچوری خطری عظیم برای سلطنت کین در چین بودند و به همین مناسبت، در ابتدا دربار کین در پکن به تقویت چنگیز خان پرداخت تا از طرف شمال غربی این قوم را از پشت سر مورد تهدید قرار دهد.<sup>۳</sup> تاتارها که ظاهراً به زبان مغولی تکلم می‌کردند در کرانه‌های دریاچه‌های بویورنور<sup>۴</sup> و کلون

۱. امپراطوری صحرانوردان، ص ۲۲۱.

۲. جامع التواریخ، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳. امپراطوری صحرانوردان، ص ۳۱۵.

می‌زیستند. شهرت اقوام تاتار به حدی بود که برخی از ملل آن روزگار همه اقوام ساکن آسیای مرکزی را تاتار یا تتر می‌نامیدند. صاحب *جامع التواریخ* در این مورد می‌نویسد: «اکثر اتراک را مغول می‌خوانند، چنانچه پیش از این چون تاتار غالب بود جمله را تاتار می‌گفتند».<sup>۱</sup> هنوز هم در غرب و هند و حتی، تاتار شهرت دارد.

۴. جلایر. جلایریان در جنوب محل به هم پیوستن دو رودخانه خیلوک و سلنگا روزگار می‌گذراندند، آنها را از عشایر ترک‌نژاد مغولستان می‌دانند، از آغاز پیدایش حکومت مغول، قوم جلایر از آن حکومت فرمان می‌بردند و بعدها در تاریخ حکومت ایلخانی نام آنها بارها برده شده است. پس از فروپاشی آن دولت، جلایریان به تأسیس سلسله‌ای پرداختند که به نام ایلکانی یا آل جلایر معروف است.

۵. ترکان قرقُ. ترکان قرقُ یا قارلوق در مناطق جنوبی سرزمین اویغورها سکونت داشتند که شامل تمام حوضه سفلی نهر تاریخ می‌شده است و همین قوم هستند که به اسم خُلُخ در میان شعرای ما به موزونی قامت و حسن صورت معروف شده‌اند. آنها در میان اقوام ترک مشرق سمرقند و سیحون نخستین قومی بودند که اسلام آوردند و همین قوم قبل از اسلام آوردن، اویغورها را در گرفتن ناحیه اورخن و مغولستان شمالی کمک کرده، در سال ۱۳۴ هـ. ق امپراتور چین را شکستی سخت داده، بر ولایات کاشغر و ختن و یارقند استیلا یافتند و دولتی برای خود تشکیل دادند و در قرن سوم هجری اسلام آورده، با ممالک سامانی و غزنوی همسایه شدند.<sup>۲</sup>

۶. قُنُقُرَات. قنقراتها از اقوام خشن و خونخوار مغولستان بودند که مسکن ایشان از شمال به شط ارقون و نهر سلنگا و سرزمین قرقیزها، از شرق به سرزمین ختا (چین شمالی)، از غرب به سرزمین قوم اویغور و از جنوب به تبت و سرزمین قوم تنگقوت (تنغوت) محدود بوده است.

قنقراتها غالباً مانند تاتارها خراج گزار امپراتوران کین محسوب می‌شدند. لباسشان از پوست سگ و موش و خوراکشان از گوشت همین حیوانات فراهم می‌آمده است.<sup>۳</sup>

۱. *جامع التواریخ*، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۲۷.

۲. *تاریخ مغول*، ص ۸، ۱۸ و ۱۹.

۳. همان، ص ۷.

از این قوم امیران و سرکردگان مهمی برخاسته‌اند.

۷. قیات. چنگیزخان از طایفه کوچک قیات بود که به آن بورحقین گویند؛ یعنی اشل چشم (کبودچشم). زمانی که چنگیزخان با پیروزی بر همه قبایل ساکن مغولستان، وحدت و یکپارچگی را در این سرزمین برقرار ساخت، عادت بر این شد که قبایل مغول را به دو گروه منقسم نمایند، آنها که از عشیره قیات بودند و آنهایی که از آن عشیره نبودند. گروه نخستین را نیرون نامیدند؛ یعنی فرزندان روشنایی و پاکان و گروه ثانوی را دورلوکین می‌نامیدند که اصل و نسب ممتازی نداشتند. عشایر تایجیوت، اورود، منکقوت، جوایرات، برولاس، بارین دورئن، (امروزه دوربوت می‌نامند) سالجیوت، وقتقین را جزء نیرونها محسوب می‌داشتند و قبایل ارولات یا ارلاد، بایاوت، قورولاس، سولدوس، اکیراس جزء دورلوکینها به شمار می‌رفته‌اند. قبایل آخری در جنوب غربی خینگان شمالی، نزدیک سرزمین تاتارها می‌زیستند.<sup>۱</sup>

۸. قرقیزها. اینان قبایلی ترک‌نژاد بودند که در ینی سئی علیا می‌زیستند و از تمدن بهره‌چندانی نداشتند، قرقیزها همان‌طوری که قبلاً اشاره شد در نابودی امپراتوری اویغورها دست داشتند و مانع از رشد مدنیت و فرهنگ در آسیای میانه شدند. فرمانروایان قرقیز لقب اینال داشتند.

۹. کرائیته‌ها. کرائیته‌ها یا کرائیته‌ها از قبایل مشهور مغولستان بودند که در ترک یا مغول بودن آنها تردید بسیار است، مسکن آنها واحه‌های شرقی صحرای گبی و جنوب دریاچه بایکال تا دیوار چین بود. این قوم در قرون پنجم و ششم هجری قوی‌ترین قوم مغولستان بود و بر بسیاری از طوایف اطراف فرمانروایی داشت و مردم آن مسیحی بودند. تموچین (چنگیزخان بعدی) در اوایل کار خود مورد حمایت خان بزرگ کرائیت، طغرل یا طغریل، قرار گرفت و خود را تابع او می‌دانست. امپراتوران سلسله کین برای سرکوبی تاتارها از طغرل کمک خواستند، طغرل به کمک تموچین و نفرات او تاتارها را تارومار کرد و مورد عنایت امپراتور کین قرار گرفت، به طوری که آنها به طغرل لقب وانگ یا اوانگ (اونگ) به معنای پادشاه و سلطان دادند.

۱. امپراطوری صحرانوردان، ص ۳۱۶. جامع‌التواریخ، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

سرانجام میان چنگیز و اونگ خان اختلاف و نفاق بروز کرد، اونگ خان مغلوب شد و از میان رفت و قلمرو وسیع او در اختیار چنگیز خان قرار گرفت و افراد قبایل متعدد کرائیت به او پیوستند.

۱۰. مَرکیتها. مَرکیتها در شمال سرزمین کرائیتها و در پایین مسیر شط سِلنگا، در جنوب دریاچه بایکال می زیستند. اینها از نژاد ترک یا مغول بودند، بین آنها عده‌ای مسیحی یافت می شد.<sup>۱</sup>

در کتاب جامع التواریخ آمده است که «این قوم لشکر بسیار و عظیم جنگی و قوی حال داشتند و صنفی از مغولند و مصافها و جنگها با چنگیز خان و اُونگ خان کرده‌اند. چون قوم مَرکیت مردمان با شور و شغب (فتنه‌انگیز) بودند و جنگهای بسیار با چنگیز خان کرده، یاساق فرمود که از ایشان کسی را زنده نگذارند و جمله را بکشتند و اندکی که بماند یا در شکم مادر بودند و یا بعضی از خویشان ایشان پنهان داشتند».<sup>۲</sup>

۱۱. نایمانها. نایمانها از قبایل مهم مغولستان بودند که آیین مسیحی نستوری در میان آنها راه یافته بود و تحت تأثیر فرهنگ اویغوری قرار داشتند آنها را ترک نژاد می دانند. دولت کین بر کار این قوم نظارت داشت و قدرت و نفوذ خود را بر آنها اعمال می نمود. در زمان چنگیز خان پادشاه نایمانها تایانگ خان نام داشت که این عنوان همان لغت تاوانگ<sup>۳</sup> چینی است به معنای شاه بزرگ.

تایانگ خان در نبرد با چنگیز خان طرفی نبست و مغلوب و مجروح شد و از میان رفت، فرزند مکار و فتنه گر او به نام کوچلوک خان (کوچلوک یا کوشلوک به معنای پادشاه نیرومند است) از مغولستان گریخته، به نزد گورخان قراختایی رفت و علی رغم محبت و دوستی گورخان، بر او غلبه یافت و خود فرمانروای سرزمین وسیع قراختایان شد. از سوی چنگیز خان جبه‌نویان سردار بزرگ مغول مأمور سرکوبی کوچلوک خان شد

۱. امپراطوری صحرانوردان، ص ۸۷ و ۸۸.

۲. جامع التواریخ، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۳.

۳. همانجا.



این کار به سهولت صورت گرفت. کوچلوک تاب مقاومت نیاورده، شکست خورد و متواری گشت و پس از مدتی به هلاکت رسید و قلمرو قراختایان ضمیمه مغولستان گردید.<sup>۱</sup>

### چنگیز، خان آسمانی

شاید بتوان ادعا کرد که چنگیزخان با خصوصیات و صفاتی که به وی نسبت داده شده، نقش پیامبرگونه‌ای در میان مغول داشته است؛ ولی چون مغولان بنا به طرز تفکر خاص مذهب شمنی، امکان تصور وجود پیامبر را نداشته‌اند، او را در زمره ایزدان قرار داده‌اند.

او در نزد مغول فرستاده‌ای بود که با خود کتابی به نام «یاسا» و مجموعه گفتار و وصایایی به نام «بیلیق»<sup>۲</sup> آورد که در طی قرون و اعصار برجای ماند. ایمان مغولان نسبت به وی به قدری طبیعی و با حدت بود و عملیات وی به قدری خارق‌العاده و شگفت‌انگیز می‌نمود که ملل و اقوام مغلوب نیز بدان باور آوردند و اگر وی را از پیامبران نشمردند، نیروی آسمانی و ربانی وی و خاندانش را پذیرفتند.<sup>۳</sup>

چنگیز در نزد مغولان از آن دسته ایزدانی محسوب می‌شد که هم سازنده بودند و هم تباه‌کننده؛ یعنی برای ایجاد دنیایی آرمانی قتل و غارت و ویرانی را نیز جزء لوازم کار می‌دانستند؛ چون شیوا، خدای هندی که هم رأفت و عطوفتش موجب رحمت و وفور نعمت بوده، هم خشم و غضبش موجب تباهی و تخریب. این ایزدان نه تنها با خدای بزرگ در ارتباط بودند، بلکه شیاطین نیز آنان را یاری می‌کردند. به دنبال همین طرز تفکر، در نزد ملل مغلوب، چنگیز چون بلایی که از آسمان در جزای کفران نعمت نازل شده بود، تلقی می‌شد.<sup>۴</sup>

او ایزدی بود که اگر بنا بر دین شمنی با شیاطین سر و کار داشت و همه‌جا ویرانی و مرگ به همراه می‌آورد، در عوض به کمک «تانگری» یا خدای یگانه به قوم و ملت خود نیکبختی و سرافرازی و ثروت ارزانی می‌داشت. سراسر زندگی تموجین تا انتخاب به مقام خانی و تشکیل حکومت منطقه‌ای در مغولستان آکنده از ناملایمات، سختیها و رویارویی با

۱. امپراطوری صحرائوردان، ص ۳۱۱.

2. Billiq

3. Cheng - Wou Ts'in - Tchong Lou, T.1.p.1.

۴. منهاج سراج جوزجانی، منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۱۴۴.

خطر مرگ بوده است و پشت سر گذاشتن هر یک از این خطرها علامتی در تأیید ارتباط وی با عالم علوی شناخته می‌شد. اختلاف و جدایی بین تموچین و برادر خوانده‌اش، جاموقه، رئیس ایل جدرات<sup>۱</sup> - که کمکهای مؤثری به وی کرده بود - نقطه عطفی در زندگی وی به شمار آمد؛ عده‌ای از یاران جاموقه که قدرت تموچین را بیشتر یافتند، از هم پیمان خود گسستند و به دور او گرد آمدند. سرانجام به دنبال همین واقعه بود که او را خان خواندند.<sup>۲</sup>

در زمان انتخاب وی به خانی، نه تنها آنان، بلکه رؤسای دیگر ایلاتی که خود را در اختیار وی گذاشتند، بر این اصل متفق بودند که تموچین به کمک «آسمان» خان خواهد شد و پس از آن مرحله نیز نه تنها بر سر عقیده خود باقی ماندند، بلکه بر اثر فتوحات متوالی وی، اعتقادشان راسخ‌تر گردید.

البته این جنبه معنوی کار بود که با واقعیت فرق داشت. قبایل کوچک‌تر احساس کرده بودند که باد بر بیرق چنگیز می‌وزد و از مدت‌ها قبل توانسته قبایل ضعیف را تحت تابعیت در آورد و بنیه اقتصادی خود را تقویت کند و بر شمار تابعان خود بیفزاید. آنان که زندگی خود را نیز در مخاطره می‌دیدند، از همان ابتدا راه خود را برگزیدند و برای رسیدن به قدرت و ثروت و مراتع بیشتر، قوای خویش را در اختیار او گذاشتند. به همین دلیل، پس از آنکه قبایل گوناگون کوچک و بزرگ به چنگیز پیوستند و او را خان اعلام کردند، او نیز متقابلاً اعلام داشت: «اکنون که آسمان و زمین قدرت مرا روزافزون ساخته‌اند و مرا حمایت می‌کنند... من شما را در رأس همه کارها خواهم گماشت».<sup>۳</sup> به احتمال قوی در دوران نوجوانی و جوانی به هنگام رویارویی و ستیز با مرگ این احساس در چنگیز برانگیخته شد که اولاً برتر از جسم کوچک او اراده «آسمان آبی جاویدان» قرار دارد و در منابع آمده است که پس از رهایی از هر مهلکه این موضوع را تکرار می‌کرد؛ ثانیاً باید به وی چنین القا شده باشد که «آسمان» نمی‌خواهد او ناگهانی و زود بمیرد، بلکه او را حفظ و حراست می‌کند

1. Jadarat

۲. تاریخ سری مغولان، ترجمه شیرین بیانی، ص ۵۲.

۳. همان، ص ۵۶، بند ۱۲۵.

تا رسالتی بزرگ، یعنی نیروی تسلط بر نیمی از جهان را به وی و ایلش ارزانی دارد.<sup>۱</sup> در قوریلتهای<sup>۲</sup> ۶۰۲ هـ که اوایل فصل بهار برای اعلام خانی تموچین و ترتیب امور حکومت وی بر قوم مغول تشکیل شد، کوکوچو، شمن، جادوگر و روحانی بزرگ اعلام داشت که تموچین از جانب عالم علوی برگزیده شده و از جانب آسمان فرستاده شده تا رهبری ایلات تحت فرمان خود را به عهده گیرد و «آسمان آبی جاویدان» او و ایلش را حمایت می‌کند. این موضوع کاملاً مورد قبول و باور تموچین بود. در همان قوریلتهای کوکوچو نام تموچین را به چنگیز تغییر داد و از آن پس با مقام و نام جدید خوانده شد. معنی کردن این نام مشکل می‌نماید؛ ولی می‌توان از فحوای کلام منابع به تعبیراتی دست یافت. رشیدالدین می‌گوید: «چنگیز جمع چینگ است و چنگیز بنای مبالغه چینگ. پس مراد از چنگیز شاه شاهان است» و سپس در جای دیگر می‌افزاید: «معنی چینگ "قوی و سخت" باشد و چنگیز جمع آن است».<sup>۳</sup> در تاریخ و صاف نیز چینگ «محکم» و در شجره ترک «بزرگ و قوی» معنی شده است که آن را به صورت جمع استعمال کردند و چنگیز گفتند.<sup>۴</sup> می‌توان حدس زد که احتمالاً چنگیز، نام «روان نیکی» بوده که از قدرت و صلابت نیز بهره داشته است.

در این مبحث لازم است در پاسخ به این سؤال که چنگیز به عنوان یک فرد مغولی و فرزند زمان خود، نه به عنوان پیامبر و امپراتور، چه نوع طرز تفکر مذهبی داشته است، گفته شود که وی نه تنها انسانی مذهبی، بلکه مانند همه مغولان خرافاتی بود و باید وی را یک شمنی کاملاً معتقد دانست؛ ولی به علت دارا بودن ذکاوت خاص و نبوغ ذاتی، مشاهده می‌کنیم که همواره میان خود و شمنها و جادوگران که پیوسته مصاحبش بودند، حدی را نگاه می‌داشته تا خود را از نفوذ آنان در امان دارد. به خصوص در مواردی که به قول

۱. ولادیمیرتسف، ب.، چنگیزخان، ترجمه شیرین بیانی، ص ۷۸ و ۸۰.

۲. Qurultai یا Quriltai به معنی شورا.

۳. جامع التواریخ، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۴۲۶.

۴. و صاف الحضرة، تجزیة الامصار و ترجیة الاعصار (تاریخ و صاف الحضرة در احوال سلاطین مغول)، ذیل کتاب، ص ۵۵۹.

ولادیمیرتسلف: «احساس می کرد تلقینات غیبگویان و جادوگران و حتی خرافاتی که خود بدان معتقد بود، با عقل و برنامه‌ها و اهدافی که زندگی خویش را وقف آنها کرده بود، مغایر است».<sup>۱</sup> از بین بردن کوکوچو بزرگ‌ترین دلیل این مدعاست.

چنگیزخان به دنبال فتوحات پی‌درپی و راهیابی به دنیایی وسیع‌تر برای شناخت هرچه بیشتر «تانگری» و ارواح حامی و ایزدان دیگر و کسب یاری از آنان، همواره نه تنها با شمنها، بلکه با روحانیان و آموزگاران بودایی و مسیحی و مسلمان که به تعداد فراوان در خدمت وی قرار گرفتند، مجالست می کرد. چنگیزخان همچنان که یک شمنی به دنیا آمده بود تا آخر عمر نیز یک شمنی صحراگرد مؤمن باقی ماند.

گفتیم که چنگیز در قالب پیامبری جای می گرفت که کتاب نیز داشت. «یاسا» و «بیلیق» کتابهای وی هستند. «یاسا» عبارت بود از «دستورها و قوانین» و «بیلیق» «وصایای» خان بود که به زبان مغولی و به خط ایغوری مدون شده بود. «یاسا» که در درجه اول اهمیت قرار داشت، دربرگیرنده احکام روزمره و شرح آداب و سنن و معتقدات مغولی بود که در دوره‌ای طولانی گردآوری شده بود و اثری از سراسر دوران زندگی چنگیز به شمار می آمد. بدین ترتیب مشاهده می شود که «یاسا» در یک دوره مشخص و کوتاه مدون نشده، بلکه شرح آمیزه‌ای از آداب و رسوم و معتقدات کهن مغولی بود که از لابه‌لای قرون و اعصار بیرون کشیده شده، تدوین یافته، به مرور مواردی بر آن افزوده شده بود. اجرای این احکام برای همگان اجباری بود؛ از بزرگ تا کوچک و از بالا تا پایین؛ همچنان که خود «قانون‌گذار» نیز به خواست «آسمان آبی جاویدان» طبق آن عمل می کرد. گویی چنگیز در خود رسالتی می دید که مجموعه احکامی بر جای بگذارد که جاودانی باشد و اولاد و احفاد و نسلهای بعد از او برای همیشه با پیروی از آن، حکومت مغول را حراست کنند و تداوم بخشند. او می گفت: «پس از این تا پانصد سال، تا هزار سال و تا ده هزار سال، اگر جانشینانی که به دنیا خواهند آمد و جای چنگیزخان را خواهند گرفت، این قانون و یاسا را حفظ کنند و تغییر ندهند...، برای آنان از آسمان کمک، برکت و نعمت خواهد رسید».<sup>۲</sup>

۱. چنگیزخان، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲. از روایات چینی، به نقل از: چنگیزخان، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

«بیلیق» را که دربر گیرنده نصایح و وصایای چنگیزخان بود، پیروان و یارانش، به تدریج گردآوری کرده بودند. این وصایا بعدها نزد مغولان معنا و مفهومی بسیار عمیق و وسیع یافت. به قول ولادیمیرتسف: «بیلیق به منزله تعلیمات نبوغ آمیز خالق امپراتوری عظیمی بود که می‌بایست همه سلاطین و حکمرانان آن را بپذیرند».<sup>۱</sup>

خان بزرگ پس از فتوحات در ایران شرقی به موطن خود بازگشت و تا تابستان ۶۲۲ هـ در آنجا سکونت اختیار کرد و سپس به منظور خاتمه دادن به کار تنگوتها، تنها ایل مقاوم و باقی مانده در سراسر مغولستان، واقع در سرحد چین که در عین حال مانع فتح نهایی چین بودند، شخصاً عازم جبهه جنگ شد و به دلیل اهمیت کار، با وجود کبر سن، خود فرماندهی سپاه را به عهده گرفت. جنگ آغاز گردید و با موفقیت جریان یافت. در اواسط جنگ، در زمستان، طی شکار گراز، از اسب به زیر افتاد و بستری شد. فرماندهان، جنگ را ادامه دادند و در آخرین مراحل پیروزی، چنگیز در سن ۷۲ یا ۷۳ سالگی در ۶۲۳ هـ<sup>۲</sup> در گذشت. او در سال خوگک به دنیا آمد؛ در سال خوگک خان نامیده شد و در سال خوگک نیز در گذشت.<sup>۳</sup>

مرگ وی را تا پیروزی نهایی بر تنگوتها و برداشتن آخرین مانع از سر راه فتح نهایی چین اعلام نکردند. از آن پس و بعد از مراسم عزاداری اولیه، «صندوق» نیرومندترین مرد دوران را به پای کوه مقدس بورقان قلدون حمل کردند و هر که را در سر راه شاهد ماجرا دیدند، کشتند تا راه آرامگاه ابدی او بر کسی مکشوف نشود. پس از مراسم تدفین، «به اندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باد را از آنجا مجال گذار محال نموده، قبر چنگیزخان از نظرها پنهان شد و هیچ کسی پی بدان سرزمین نبرد»<sup>۴</sup> و تا به امروز نیز نبرده است.

مقام الوهی چنگیز، مانند «ایل طلایی» و امپراتوری جهانی وی به فرزندان و

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۷۰.

۳. ابوالغازی بهادرخان، شجره ترک، ص ۸۷، ۱۳۳.

۴. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۷.

جانشینانش منتقل شد و نسل به نسل در چین و ایران ادامه یافت. در چین اعتقاد به اینکه بنیان‌گذار هر دودمان نوحاسته‌ای از جانب آسمان تأیید یافته است، تا آن زمان سابقه‌ای دو هزار ساله داشت. در سنت چینی کامیابی در به دست آوردن تاج و تخت، دلیل تأیید آسمانی شناخته می‌شد. پس در چین نه تنها خللی بر این باور وارد نیامد، بلکه آن را کاملاً تأکید و تثبیت کرد. در ایران نیز قضیه به همین ترتیب بود. ایرانیان طی قرون و اعصار معتقد بودند که تا خاندانی مورد الطاف یزدانی قرار نگیرد، نمی‌تواند بر چنین موهبتی دست یابد. پس جانشینان و فرزندان چنگیز خان همچنان بنا به «اراده آسمان جاویدان» فرمان راندند و از زمان گیوک به بعد، همین عنوان بر مهرهای امپراتوران و گاهی سکه‌های آنان نقر گردید و رسمیت یافت. با این اعتقاد فرمانروایان مغول در سراسر امپراتوری مورد تأیید بدون قید و شرط اتباع خود بودند، به خصوص مغولان که آن را فریضه‌ای دینی می‌دانستند.

### چگونگی فراهم آمدن مقدمات تهاجم مغولان

مغولان پس از ایجاد حکومت منطقه‌ای در مرکز آسیا، با چشیدن طعم گوارای پیروزی و با دستیابی به بخشی از عمده‌ترین راههای تجاری و سوق‌الجیشی جهانی و وارد شدن در محور بازرگانی آسیا که محدود، ولی برای آینده بسیار نویدبخش بود و به خصوص با همسایه شدن از طرفی با چین کهن - دنیای دست نخورده ثروتمند و متمدن - از طرف دیگر با ترکستان شرقی - حد فاصل صحرای گبی و دنیای اسلام - گام نخست را در عرصه سیاست و اقتصاد منطقه‌ای برداشتند؛ بی‌آنکه نقشه وسیع‌تری را طرح کرده باشند، ولی معادله تاریخ محاسبه‌ای دقیق داشت. تاریخ بارها نشان داده بود که اگر قومی یکپارچه و وحدت یافته، تحت فرماندهی رهبری بزرگ قرار گیرد و دیگر سرزمین اصلی وی جوابگوی مقتضیات اقتصادی او نباشد و نیروی انسانی از نیروی منابع طبیعی درگذرد و نیز اگر دنیای ویران آن را حکومت‌های بزرگ و متمدن و ثروتمند، ولی از درون فاسد و پوسیده احاطه کرده باشند، آن قوم وحدت یافته مرزهای طبیعی خود را شکافته و حکومت‌های نیرومند را به زیر کشیده، سیر عادی تاریخ را دگرگون خواهد ساخت. البته این معادله تاریخی نیاز به زمان داشت تا هر یک از عوامل در جای خود قرار گیرد و آنگاه نتیجه

حاصل آید. قوم مغول تحت رهبری مادی و معنوی چنگیز خان یکپارچه شده بود؛ تشکیلات اداری، نظامی، فرهنگی و دینی آن مدون و منظم گشته، قدرت اقتصادی حکومت مرکزی تقویت شده بود، ولی صحرای گبی با فقر اقتصادی خود، چه از لحاظ منابع زیرزمینی، چه روی زمینی و نظام اقتصاد شبانی صحراگردی دیگر نمی‌توانست جوابگوی خواسته‌های آن قوم نیرومند و متشکل با رهبری یک فرمانروای نابغه باشد.

مغولان ابتدا با توسعه ارضی و دستیابی به گوشه‌ای از راههای بازرگانی بین‌المللی، خود را در محور تجارت منطقه‌ای شرق دور و شرق میانه وارد کردند و این آغاز ماجرا بود. بازرگانان مسلمان، مسیحی و بودایی که از اقصی نقاط جهان در مغولستان یکپارچه قرن ششم هجری در رفت و آمد بودند و با حکومت و خان مغول در تماس، نه تنها در شکوفایی اقتصاد دستگاه نقشی به عهده گرفتند، بلکه در تنویر افکار خان و اشرافیت نوپای فتودال نظامی ایلی مؤثر واقع شدند. از دنیاهای دوردست برای آنان خبر می‌آوردند؛ همچنین از چگونگی حکومتها و زندگیهای مردم و از چگونگی راهها آگاهشان می‌ساختند. در بین دسته‌های بازرگانان بین‌المللی، ارجحیت با تجار مسلمان یا دقیق‌تر بگوییم، بازرگانان ایرانی بود که از قدرت برتر دنیای شرق، یعنی ایران خوارزمشاهی، اطلاعات وسیعی در اختیار خان مغول می‌گذاشتند و با عرضه کالاهای پرزرق و برق و پربها و تحفه‌های بی‌بدیل، چشمها را خیره می‌ساختند.

از قرون اولیه هجری، پای روحانیان و بازرگانان ایرانی در ترکستان شرقی و مغولستان گشوده شده بود. گروه اول به منظور ترویج دین و گروه دوم برای تجارت و بازاریابی به آن حدود سفر می‌کردند. با وجود اینکه هیچ‌گاه اتحاد و اتفاقی بین آن دو گروه نبود؛ مع‌هذا هر یک به طریق خود، در ترویج دین اسلام و تنویر افکار آسیای میانه مؤثر بودند. در ترکستان شرقی، از قرن سوم به بعد این نفوذپذیری کاملاً شکل گرفت و ما انعکاس آن را در ادبیات اقوام ترک این منطقه به وضوح مشاهده می‌کنیم. مهم‌ترین موضوعات ادبی را معراج پیامبر اسلام و زندگی قدیسین و قهرمانان اسلامی تشکیل می‌داد. این افکار و ادبیات ابتدا به خط ایغوری - ایغوریان پیشرفته‌ترین و متمدن‌ترین اقوام منطقه بودند - نوشته می‌شد؛ ولی به تدریج خط فارسی جانشین آن شد. این سیر تکاملی همچنان

ادامه داشت تا سرانجام اوج ترقی ادبیات ترکستان شرقی که در آن نفوذ کامل اندیشه ایرانی متجلی بود، در عصر تیموریان به منصفه ظهور رسید.<sup>۱</sup>

در اواخر قرن ششم هجری، زمانی که مغولان تهاجم خود را آغاز کردند، محدوده نفوذ اسلام در آسیای میانه از جانب شرق تا سرزمین ایغورها و از سمت جنوب تا حوضه رود تاریم<sup>۲</sup> و شهر چرچن<sup>۳</sup> گسترش یافته بود و از آن پس به سرعت توسعه یافت؛ چنان که در قرن هشتم اسلام تا قلب چین کاملاً نفوذ کرده بود.<sup>۴</sup> روبروک به هنگام مسافرت به مغولستان در قرن هفتم از اینکه اسلام تا قلب مغولستان و در دشت قبیچاق نفوذ کرده بود ابراز شگفتی کرده است تا بدان حد که بلغارهای ساکن این منطقه نیز مسلمان شده بودند.<sup>۵</sup>

در دوران اولیه عملیات جنگی چنگیز و ایجاد حکومت مغول، بازرگانان ایرانی در مغولستان و در نزد خان به سر می بردند و گهگاه نزد وی چنان مقام و مرتبه ای می یافتند که سمت مشاور و سفیر پیدا می کردند. در همان جنگهای اولیه با ایل کارائیت<sup>۶</sup> که پیکارهای سرنوشت سازی بود، دو تن از آنان همراه خان بودند که احتمالاً خان از نظریاتشان استفاده می کرده است. بازرگانان مسلمانی که در مغولستان بودند احتمالاً اکثریت قریب به اتفاق آنها در دستگاه چنگیز به سر می بردند و بعضی از آنان از جانب وی نزد خانان دیگر و سلاطین به سفارت می رفتند. چنان که یکی از آنان به رسالت نزد آلتون خان<sup>۷</sup> رئیس ایل کیتات که با چین هم مرز بود، فرستاده شد تا از کمک وی برای فتح چین شمالی استفاده کند. سرانجام خان مغول با استفاده از اطلاعاتی که بازرگانان در اختیارش گذاشته بودند بر آلتون خان تاخت و او را شکست داد و بر ایل کیتات تسلط یافت.<sup>۸</sup>

باید توجه داشت که بازرگانان ایرانی که در زمان گسترش حکومت تازه تولد یافته مغول به بازرگانی خود بیش از پیش رونق بخشیده، در دستگاه حکومتی اعتباری یافته

۱. بروکلمان، کارل، *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ترجمه هادی جزایری، ص ۳۵۸.

۲. Tarim

۳. Cercen

۴. Barthold, W., *Histoire des Turcs d'Asie Centrale*, pp. 101,104.

۵. Rubruck, William, *The Journey of William of Rubruck to the Eastern Parts of the World*, p. 122.

۶. Kârâit

۷. آلتون در تواریخ آلتان نیز نامیده شده است و به آلتان، خان طمغاج در منابع معروف است.

۸. *طبقات ناصری*، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱. *چنگیزخان*، ص ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸ و ۱۴۶.



بودند، به هیچ وجه حافظ منافع سیاسی کشور خود نبودند، بلکه برای منافع شخصی و خانوادگی و کسب ثروت کار می کردند و در این راه موفق هم بودند. رشیدالدین می گوید: «... مسلمانان را به نظر اعزاز و احترام نگاه کردند و جهت تیمن و اکرام به خرگاههای سپید و پاکیزه فرو می آوردند».<sup>۱</sup> می دانیم که رنگ سفید از جهت تقدس، رنگ مخصوص خانان و روحانیان طراز اول بود.

چگونگی نفوذ کند و تدریجی اسلام در مغولستان از قرون اولیه اسلامی و سپس سرعت گرفتن این نفوذ، پس از ایجاد تماس با دنیای اسلام در قرون بعد، در نزد مغولان جنبه اساطیری یافت و متون اسلامی، تاریخ آن را تا زمان اجداد اولیه چنگیز خان به عقب بردند.

### انگیزه حمله مغول به ایران و نقش حکومت قراختایی

در آغاز قرن هفتم هجری، پس از گذشت قرون متمادی، افسانه قوم «قیات» یا «سیل قوی» در حال شکل گرفتن بود و همه مقدمات لازم برای سرزیر شدن سیل بنیانکن مغول فراهم آمده بود. سراسر مغولستان وحدت یافته، یکپارچگی و نیروی جنگی اقوام تکامل پذیرفته بود. تنها زمانی که مغولان هنوز خارج از صحرای گبی بودند و از جانب غرب با حکومت قراختایی همسایه شده بودند مکنی کوتاه در ادامه توسعه طلبی آنان ایجاد شد، ولی نفوذ حکومت خوارزمشاهی ایران در سرزمین قراختاییان از سمت شرق اصطکاک زودرس خان مغول و سلطان خوارزمشاهی را تسریع کرد. مسلم است که چون سد شکست نباید انتظار داشت سیل بر جای خود بایستد. دولت قراختایی همان سد بود. پیش از پرداختن به شرح حمله مغول به ایران، به سبب اهمیت موضوع، بحثی هم از حکومت قراختایی به میان می آوریم. از اواسط قرن ششم هجری دسته ای از ترکان زردپوست شمال چین (ختا) با آیین بودایی در کاشغر و ختن، واقع در ترکستان شرقی، حکومتی مهم به نام قراختاییان تشکیل دادند که در دوران خود نقشی بس اساسی و مؤثر ایفا کردند. «قراختا» لقبی است که به هر خانی که بر همه ترکستان و همه خانهای آن منطقه حکومت می کرده، اطلاق می شده است و از جهت اهمیت به قول شبانکاره ای: «قراختا در ترکستان به مثابت خلیفه بوده با سلاطین

زمان<sup>۱</sup>. در دوره مورد بحث سلاطین قراختایی را «گورخان» می‌نامیدند. قراختاییان ابتدا سرزمین ایغور، محدوده شرقی قلمروشان را تحت تابعیت درآوردند. ولی پس از چندی با قدرت گرفتن مغولان، چنگیزخان سرزمین ایغور را به حکومت خویش منضم ساخت و به این ترتیب حکومت مغول با حکومت قراختایی هم‌مرز شد.<sup>۲</sup> قراختاییان، از جانب غرب، در زمان سلجوقیان، به خصوص در جنگی با سلطان سنجر در سال ۵۳۶ هـ به پیروزی بزرگی دست یافته، موفق شده بودند بر سراسر ایالات ماورای سیحون دست یابند و بر شهرهای مسلمان‌نشین مسلط شوند. این حکومت توسعه یافته و مقتدر به علت داشتن دین بودایی و ظلم و تعدی و فشارهای مالیاتی هیچ‌گاه مورد قبول اتباع مسلمان خود قرار نگرفت. مردم این نواحی حکومت قراختایی را همواره به چشم غاصب «بت‌پرست» می‌نگریستند و در انتظار ناجی مسلمانی بودند که ایشان را از زیر یوغ بیگانه برهاند. مناطق متصرفی جدید در ماورای سیحون همواره در طول تاریخ، از زمان سامانیان به بعد، متعلق به حکومت کوچک ایلک‌خانیه بود که ترک‌نژاد، ولی مسلمان و ایرانی شده بود و مرکز آن از دیرباز شهر سمرقند بود. امرای ایلک‌خانیه لقب «خان‌خانان» داشتند و مردم از ایشان تا حدودی راضی بودند. پس از پیروزی قراختاییان بر ایلک‌خانیان، سلطان نصرت‌الدین عثمان‌خان، امیر ایلک‌خانیه که از شخصیت‌های بارز دوران خود به شمار می‌رفت و مسلمانی معتقد بود و هم‌برازندگی منظر داشت، هم‌جنگجویی شجاع و دلاور بود، توانست موافقت قراختاییان را مبنی بر حفظ مقام خویش و حفظ استقلال داخلی، در ازای قبول تابعیت و پرداخت خراج، جلب کند و همچنان به حکومت خود ادامه دهد.<sup>۳</sup>

مقارن با این فعل و انفعالات ارضی و سیاسی در منطقه، سلطان محمد خوارزمشاه نیز در خارج از مرزهای شرقی ایران مشغول کشورگشایی بود. او بی‌اعتنا به آنچه در نواحی مفتوحه می‌گذشت، به توسعه‌طلبی و قدرت‌نمایی ادامه می‌داد. پس از فتح سمرقند، به قول جوینی حدود غربی قلمرو خوارزمشاهی تا بیش‌بالیغ رسید و دارالملک سلطان، سمرقند شد

۱. شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع‌الانساب فی التواریخ، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. همانجا.

۳. ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۲۵، ص ۱۱۸ و ۲۰۶.

و «در آنجا مسجد جامعی و عمارات عالی بنا کرد».<sup>۱</sup>

سمرقند از لحاظ موقع سوق الجیشی و قرار داشتن بر سر راههای تجارتی عمده شرق و از جهت عظمت و ثروت و کثرت جمعیت و مرکزیت دینی و علمی، شایستگی پایتختی امپراتوری خوارزمشاهی را داشت. البته اورگنج (جرجانیه) در خوارزم نیز مرکزیت سیاسی خود را همچنان حفظ کرده بود. با فتح سمرقند و نابودی حکومت کوچک، ولی سودمند ایلک خانیه، خوارزمشاهیان به قول شبانکاره‌ای: یک قدم دیگر به «زنبورخانه بی قیاس» نزدیک شدند.

### فرجام کار قراختاییان و عواقب آن

مقارن با این احوال در سرزمین قراختاییان که شکست خورده و تقریباً نیمی از متصرفات خود را از دست داده بودند، فعل و انفعالاتی در شرف تکوین بود. به این معنی که دسته‌ای از مغولان، از قوم نایمان<sup>۲</sup> به سرکردگی کوچلوک<sup>۳</sup> خان از ماوراای ترکستان شرقی به سرزمین قراختایی وارد شدند و اردو زدند و این یکی از دلایل ضعف حکومت قراختایی بود. واقعه از این قرار بود که چنگیزخان در طول جنگهای خود در مغولستان و به اطاعت در آوردن همه ایلات و قبایل، بر ایل نایمان نیز که از عمده‌ترین گروههای مغولی بود، پیروز شده، خان نایمان به دست وی کشته شد و پسرش کوچلوک سرپرستی بقیه ایل تار و مار شده خود را به عهده گرفت و پس از گردآوری ایل به سرعت گریخت و به سرزمین قراختاییان وارد شد و اردو زد. گورخان، که به تازگی زیر بار شکست بزرگ کمر خم کرده بود، نتوانست مانع ورود این دسته شود. به این ترتیب حکومت قراختایی از سه طرف مورد مخاطره قرار گرفته بود: یکی از جانب دسته‌های تازه وارد نایمان؛ دیگری حکومت نویناد و تازه‌نفس و نیرومند چنگیزخان در مرز شرقی و سوم خوارزمشاهیان که ضرب شست بزرگی نشان داده بودند؛ ولی چون گورخان خطر مغولان را جدی‌تر و آنی‌تر احساس می‌کرد، تصمیم گرفت در قدم اول برای دفع شر نایمان‌ها، از خوارزمشاهیان

۱. جوینی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۱۲۶.

2. Naimân

3. Kucluk

کممک بگیرد. به این منظور پیامی با مضمون زیر برای سلطان محمد فرستاد: «تاکنون آنچه از شهرهای ما گرفتی و از مردمان ما کشتی، کاری است شده و گذشته، اما اکنون دشمنی به ما روی آورده که ما تاب برابری با او را نداریم. اگر ما را نابود کند، مانع از سر راه تو نیز برداشته می‌شود و بر سرزمین تو نیز حمله خواهد کرد. پس بهتر است که قوای خود را با ما یکی کنی و با هم به جنگ با وی بشتابیم. ما هم سوگند می‌خوریم که اگر پیروز شویم به شهرهایی که از ما گرفته‌ای کاری نداشته باشیم و به آنچه برای ما باقی مانده قانع باشیم».<sup>۱</sup> کوچلوک‌خان نیز که خوارزمشاهیان را دشمن قوی پنجه‌ای برای قراختاییان می‌دید، به سلطان محمد چنین پیام فرستاد: «این قراختاییان دشمن تو و دشمن ما هستند. پس ما را در جنگ با ایشان یاری کن تا دشمن را از میان برداریم».<sup>۲</sup> سلطان خوارزمشاهی بنا بر سیاست تفرقه‌انگیز و خدعه‌آمیز همیشگی خود، به خیال خویش از موقع استفاده کرد و به هر یک از آنان چنین پاسخ داد: «من با تو هستم و تو را در برابر دشمنت یاری می‌کنم».<sup>۳</sup> با این روش می‌خواست جانب طرفی را که پیروز شد بگیرد و با او دست دوستی دهد. سرانجام جنگ بین قراختاییان و کوچلوک‌خان درگرفت. درحالی که هر یک از طرفین تصور می‌کرد خوارزمشاهیان پشتیبان وی‌اند. سلطان محمد نیز با سپاه خود به جبهه جنگ رفت، ولی به هیچ‌یک کمک نکرد. عاقبت قراختاییان شکست سختی خوردند. آنگاه خوارزمشاه با سپاه خود سر در پی شکست خوردگان گذاشت. بسیاری از آنان را کشت و اسیر گرفت و اموالشان را به یغما برد. از آن میان گروهی به همراه گورخان گریختند و گروهی نیز که تاب گریز نداشتند به خوارزمشاه پیوستند. سپس سلطان محمد برای کوچلوک فاتح پیامی فرستاد و بر او منت گذاشت و چنین وانمود کرد که اگر خوارزمیان نبودند، خان نایمان هرگز توفیق نمی‌یافت. آنگاه از کوچلوک خواست تا شهرهایی را که از قراختاییان گرفته، تقسیم کنند. با وجود آنکه خان نایمان به کمک سلطان محمد باور آورده بود، مع‌هذا چون طعم پیروزی را چشیده و بر سرزمینی آباد و شهرهایی ثروتمند و متمدن مسلط شده بود،

۱. الکامل، ج ۲۵، ص ۲۱۲.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

جواب داد: «من از تو زورمندترم. حال که با تو همسایه شده‌ام، همان قدر که به قلمرو تو تعرض نکنم، باید شکرگزار باشی و اگر قبول نکنی با تو جنگ خواهم کرد و بر تو آن رسد که به قراختاییان رسید». این جواب که بر سلطان محمد گران آمده بود، او را پذیرای جنگ کرد، ولی پس از اولین اصطکاک، هنگامی که احساس کرد آنان قدرت عظیمی دارند، چنان که معمول وی بود، دست به حيله و نیرنگ زد. به مردم شهرهای چاچ و فرغانه و اسفیجاب و چند شهر دیگر آن محدوده که به قول ابن اثیر: «در جهان خرم‌تر و آبادتر از آنها نبود»، دستور داد شهرها را تخلیه کنند و از زیر یوغ مغولان بت پرست برهند و به شهرهای اسلامی بپیوندند. پس از تخلیه این شهرها برای اینکه کوچلوک و سپاهیان بر غنیمتی دست نیابند، همه را ویران کرد و سوزانید.<sup>۲</sup>

به این ترتیب قلمرو حکومت قراختایی به دو قسمت تقسیم شد: قسمت غربی که کوچک‌تر بود از آن سلطان محمد خوارزمشاه و قسمت شرقی از آن کوچلوک خان نایمان مغول شد و حکومت قراختایی برای همیشه از صفحه روزگار محو گردید. کوچلوک خان با نحوه تمدن و فرهنگ ابتدایی مغولی و تمایلات مذهبی بودایی بر مسند حکومت نشست و در همان هنگام شاهزاده خانمی قراختایی را که عیسوی بود، به همسری گرفت. وی از ابتدای کار بنای بدرفتاری با مسلمانان را گذاشت و کار را تا بدانجا رسانید که آنان را مجبور کرد از دین خود برگردند یا بودایی شوند یا مسیحی.

در این میان که هر کسی به راهی می‌رفت، واقعه مهم و نهایی برای رویارویی حکومت نوخاسته مغول و ایران در شرف تکوین بود و آن شروع جنگ چنگیزخان و کوچلوک خان است. زمانی که ایل نایمان را خان مغول منکوب و متواری کرد و کوچلوک با باقی مانده ایل خود گریخت و به جانب غرب روی آورد و حکومت قراختایی را مضمحل کرد، چنگیزخان دو تن از سرداران معروف و معتبر خود سوبودای<sup>۳</sup> و جبه<sup>۴</sup> را که از این پس در سراسر جنگهای چنگیزی با شرق نقش عمده و اساسی ایفا کردند، به

۱. الکامل، ج ۲۵، ص ۲۱۴.

۲. همانجا.

3. Subu'odai

4. Jaba

تعقیب وی فرستاد. هنگامی که جبهه به شهر کاشغر وارد شد، دستور داد مردم به کیش خود باشند و سپاهیان کوچلوک را که در خانه‌های مسلمانان جای گرفته بودند، بیرون راند.<sup>۱</sup> به این ترتیب دسته‌های جنگی کوچک چنگیزخان دشمنان اسلام را به آسانی و بدون رسانیدن صدمه به مردم صلح‌طلب و بی‌آزار از پای درآوردند و در شهر ندا دادند که «هر کس قاعده خود ممه‌د دارد و بر کیش خود رود».<sup>۲</sup> مردم وجود آن جماعت را «رحمتی از رحمت ربانی و فیضی از فیضان سبحان یزدانی دانستند»<sup>۳</sup>، اما محمد خوارزمشاه، سلطان مقتدر مسلمان که کوس چند خرواری‌اش گوش فلک را کر می‌کرد، نه تنها به داد مسلمانان تابع قراختاییان نرسیده بود، بلکه دستور داده بود چند شهر مسلمان‌نشین را از سکنه خالی و ویران کنند تا کوچلوک نتواند بر آنها دست یابد و این یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های مغول در هجوم بعدی بود.

#### سیاست مذهبی سلطان محمد خوارزمشاه

سلطان محمد خوارزمشاه از آن جمله بیچارگان تاریخ بود که به علت عدم درک مسائل سیاسی و فقدان جهان‌بینی و به طور خلاصه ناآگاهی از آنچه در جهان اطراف وی می‌گذشت، به هر اقدامی که دست می‌یازید، هرچند در ابتدا مقرون به موفقیت بود، در نهایت جز شکست کامل ارمغانی به همراه نداشت. از نتایج این روش، سیاست خاصی بود که در قبال مذهب اسلام اتخاذ کرده بود. سلطان محمد، مانند پدران خود، مسلمان بود؛ ولی چون سیاست دینی خوارزمشاهیان از ابتدا بر پایه دشمنی و کینه‌توزی با دستگاه خلافت عباسی استوار شده بود و شدت این دشمنی نسبت مستقیم با قدرت حکومت داشت، به تعبیر امروزی در عرصه بین‌المللی سیاست اسلامی، از وجهه خوبی برخوردار نبود؛ زیرا دشمنی با دستگاه خلافت که ریاست دنیای اسلام را به عهده داشت، به منزله دشمنی با اسلام تلقی می‌شد. این مسئله وقتی حادث‌تر شد که سلطان محمد رسماً با خلیفه به مخالفت پرداخت و

۱. جامع التواریخ، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. تاریخ جهانگشای، ج ۱، ص ۵۰.

۳. همانجا.

گستاخی را تا بدانجا کشانید که با لشکرکشی به جانب بغداد در صدد انهدام خلافت پانصد و اند ساله عباسی برآمد که با پیش آمدن زمستان و برف و کولاک شدید در گردنه‌های کوهستانی و پرپیچ و خم همدان به سختی افتاد و با دادن تلفات بسیار و بدیمن جلوه‌گر شدن این لشکرکشی از نظر مسلمین، کار را نیمه‌تمام گذاشت و بازگشت؛ ولی یکی از روحانیان دستگاه خود را که نسب به امام حسین (ع) می‌رسانید، در برابر دستگاه خلافت مطرح کرد و او را خلیفه برحق مسلمین اعلام نمود. از آن پس نیز در سراسر عمر هیچ‌گاه عباسیان را به رسمیت نشناخت و زیر بار حکومتشان نرفت و حتی برابر برای خویش قائل شد؛ زیرا خود را کسی می‌دانست که به حکم جهاد، کفار بت‌پرست قراختایی را از بین برده است و با کشورگشاییهای پی‌درپی بر قسمت اعظم دنیای اسلام سلطنت می‌کند و اکثر مسلمین و روحانیان مسلمان در محدوده امپراتوری وی به سر می‌برند. سلطان خوارزمشاهی نه تنها برای بی‌اعتبار کردن حکومت عباسیان، یک روحانی معروف را خلیفه مسلمین اعلام کرد و نام خلیفه عباسی را از خطبه بینداخت،<sup>۱</sup> بلکه در تعقیب همین سیاست، خوارزم را نیز در برابر بغداد، مرکز علمای بزرگ زمان قرار داد و از اطراف و اکناف روحانیان طراز اول را به آنجا فراخواند، از جمله علمای شهیری چون امام فخرالدین رازی، جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و شیخ شهاب‌الدین خیوقی که در پنج مدرسه درس می‌گفت و مریدان فراوان داشت و شیخ مجدالدین بغدادی شاگرد شیخ نجم‌الدین کبری. کتابخانه‌هایی که در این دوره در خوارزم گرد آمده بود، در نوع خود از جهت کثرت تعداد کتب و کیفیت موضوعات کم‌نظیر بود. همچون کتابخانه شیخ شهاب‌الدین خیوقی که در جهان اسلام عهد خود شهرت فراوان داشت. سلطان محمد نه تنها علمای قلمرو خوارزمشاهی را ارج می‌نهاد، بلکه به منظور جلب قلوب با علمای خارج از محدوده امپراتوری خویش نیز روابط دوستانه برقرار کرده بود. چنان‌که شیخ شهاب‌الدین سهروردی شیخ‌الشیوخ بغداد را احترام فراوان می‌گذاشت و برایش در طرابوزان زاویه‌ای معتبر ساخته بود.<sup>۲</sup>

۱. برای توضیح بیشتر درباره روابط خوارزمشاهیان و خلفا رجوع کنید به: فصل مغولان و دستگاه خلافت، همین کتاب.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، مکاتبات رشیدی، گردآوری محمد ابرقوهی، ص ۲۷۶.

خوارزمشاه خود در علوم دینی دست داشت و در نزد علمای بزرگ تلمذ می‌کرد. به گفته ابن اثیر: «مردی فاضل بود و فقه و اصول و غیره را خوب می‌دانست. علما را دوست می‌داشت. ایشان را می‌نواخت، به همنشینی با علما و گوش دادن به مناظرات ایشان بسیار علاقه‌مند بود»<sup>۱</sup> ولی با همه تمسک به تدین و دین‌شناسی، از این موضوع غافل بود که دوران تفرقه‌افکنی نیست، بلکه به عکس زمان وحدت‌بخشیدن به همه قوای مادی و معنوی موجود است. او می‌بایست در عوض دشمنی و جنگ با دستگاه خلافت از نیروی معنوی جهانی آن سود می‌جست و با حکم جهادی که از وی می‌گرفت، همه مسلمانان جهان را در برابر نیروی تخریبی مغولها که در پشت دروازه‌های کشور رسیده بودند، بسیج می‌کرد و نیروی مادی عظیمی که خود در اختیار داشت بر آن می‌افزود و از همان ابتدا اجازه ورود دشمن را به مرزهای مملکت اسلامی نمی‌داد. این تنها اشتباه سلطان خوارزمی نبود، بلکه در گذشته پی‌درپی مرتکب اشتباه شده بود که اهم آن بی‌اعتبار کردن دستگاه خویش در شهرهای مسلمان مرزهای شرقی بود. از زمانهای گذشته در بخارا خاندانی روحانی از اخلاف عمر به نام خاندان برهان حکومت می‌کردند که «صدر جهان» نامیده می‌شدند. صدرهای بخارا، به خصوص از زمان سلجوقیان، قدرت بسیار گرفتند و تا زمان مورد بحث همچنان با تبعیت از دولت مرکزی و با حفظ استقلال داخلی، حکومت بخارا را در دست داشتند. سلطان محمد پس از فتح شهر، صدر بخارا را از حکومت به زیر کشید و به اتفاق خانواده‌اش به خوارزم تبعید کرد. این خاندان ریشه‌های عمیقی در حکومت این شهر مهم داشتند و چه بسا می‌توانستند در برابر حمله مغول وزنه‌ای باشند یا لاقبل شهر را از قتل و غارت و ویرانی برهانند. نه تنها از این نیروی پایدار استفاده نشد، بلکه به علت تخم‌کینه‌ای که در دل صدرها کاشت، بعدها اینان با مغولان سازش کردند و از جانب آنها بر سر مقام خویش بازپس فرستاده شدند و ما تا آخر عمر حکومت ایلخانی مغول در ایران، همچنان صدرها را در رأس حکومت بخارا مشاهده می‌کنیم.<sup>۲</sup> پس از برکناری صدر بخارا، چون زمره‌های مخالفی در شهر برخاست، سلطان محمد دستور داد خطیب معروف بخارا

۱. الکامل، ج ۲۶، ص ۱۵۲، ۱۵۳ و ۱۵۵.

۲. مکاتبات رشیدی، ص ۴۳ و ۵۲.



را که رئیس فرقه حنفی وقت نیز بود، به خوارزم آورند. خطیب بخارا چنان شخصیتی بود که فقط شش هزار فقیه از او «ادرار» دریافت می‌داشتند و تحت امرش بودند. او گذشته از دارا بودن نیروی معنوی از ثروتمندان طراز اول شهر نیز به شمار می‌رفت. این عالم بزرگ زیر نظر مادر سلطان، ترکان خاتون، به سر می‌برد که او به هنگام تهاجم مغول و ترک شهر، به منظور آسودگی خیال از پشت سر، خطیب را به همراه تنی چند از حکام که زندانی پسرش بودند، به قتل رسانید و این از جمله ننگهایی بود که از خود به جا گذاشت. سلطان محمد همین سیاست را در سمرقند نیز به کار برد و آن زمانی بود که پس از استقرار حکومت خوارزمی در شهر، احساس کرد که علمای بزرگ، با نفوذ و قدرت بسیار خود، مردم را به شورش و قیام تحریک می‌کنند. از جمله اقدامات وی در این زمینه تبعید شیخ الاسلام معروف سمرقند، چون شیخ جلال‌الدین، پسرش شمس‌الدین و برادرش اوحدالدین، به شهر نسا بود. اینان سرانجام به هنگام حمله مغول تار و مار شدند و نفوذ اجتماعی خود را از دست دادند.<sup>۱</sup> این خانواده روحانی با نفوذ نیز شاید می‌توانست در سمرقند، در روز مصیبت مثمرثمری بشود. گذشته از تبعید روحانیان، سلطان محمد در برگزیدن عمال خود نیز مرتکب اشتباهات بزرگ می‌شد.

بنابراین سلطان محمد خوارزمشاه با اقدامات خام و خشن خود در عرصه سیاست مذهبی از طرفی با کوتاه کردن دست طبقه روحانیان در شهرها و ایالات از سیاست و حکومت و از طرف دیگر با تضعیف ریاست مذهبی خلفا در چنان زمان حساسی - بی‌آنکه قدرت لازم و کافی برای اجرای چنین سیاست ظریف و بی‌باکانه‌ای را داشته باشد - به بازی خطرناکی دست یازید و حکومت را از نیروی معنوی لازم برای رویارویی با تهاجم مغول تهی گردانید.

۱. نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، ص ۳۶، ۳۷ و ۵۷.